



خود شناسی خدا شناسی

یکی از برادران سوال فرمودند از معنی حدیث شریف **مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ** که فرموده امیرالمؤمنین علیه السلام بوده و البته به این مضمون آیات و روایات دیگری نیز وارد شده، از جمله آنکه خداوند میفرماید **وَفِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ** و میفرماید **سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ وَ بِرَامِرِ أَكْرَمِ صَلَى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ** میفرماید **اعرفکم بنفسه اعرفکم بریه**.

حال در این نوشتار به توضیح این معنی پرداخته و باختصار عرض خواهد شد که چطور در چند مرحله از خود شناسی به خداشناسی برسیم.

ابتدا عرض میشود که نفس، ذات یا خود، همان "من"ی است که جمیع صفات و متعلقات را به او نسبت میدهیم، چنانکه میگوییم عقل من، روح من، جسم من، بزرگ و کوچکی من، صحت من، فرزند من، مال من، الی آخر... و شناخت این نفس یعنی در عین آنکه در صفاتش نمایان شده، او را از جمیع آنچه به او منتسب میشود منزه بدانیم، چرا که اگر گرفتار هر یک میشد و با هر یک وحدتی پیدا میکرد، از ظاهر شدن در دیگری باز میماند مانند آنکه اگر صحت غیر از من نمیبود، امکان وقوع من در حالت مرض غیر ممکن میشد.

پس برای حقیقت "من" که آن را ذات مینامیم هیچ حد و کمّ و کیفی نباید متصور بود و او را در اطراف

و جهات اماکن و زمان ها جستجو ننمود.

بنابراین تنها راه شناخت و ارتباط با ذات همین صفاتی است که در ایشان ظهور پیدا کرده و جز صفات راهی برای شناخت او نیست، چرا که مدرک های ما تنها چیزی را درک میکند که برای شناخت آن آفریده شده، مانند چشم که اشکال و الوان را میبیند و گوش صدا را میشنود، الی آخر... و همینطور است حواس باطنی که بر پایه حواس ظاهری فعالند و جمیعاً از حد صفات خارج نمیشوند، چنانکه امیرالمؤمنین علیه السلام میفرماید **رجع من الوصف الی الوصف و دام الملك فی الملك و انتهى المخلوق الی مثله و الجأه الطلب الی شکله الطريق مسدود و الطلب مردود دلیله آیاته و وجوده اثباته و انما تحد الادوات انفسها و تشير الالات الی نظائرها.**

بنابراین اگر شناخت “من” را در صفات جستجو نکنیم او را نخواهیم یافت چرا که تنها در ایشان ظهور کرده، و اگر بالعکس تمام توجه و التفات را بر صفات بگذاریم باز هم غافل از “من” شده ایم، مانند هنگامی که شخصی را دیده باشیم که تنها متوجه زیبایییش شده ایم و هیچکس این توجه را شناختن نام گذاری نمیکند.

پس در یک جمله، شناخت “من” یا ذات یا نفسی که فرموده اند، عبارت است از یافتن او در صفات و منزله دانستن او از صفات.

حال عرض میشود که این ذات اگر چه نسبت به متعلقات خود احدی است که ثانی ندارد، اما نسبت به امثال خود، جزئی از سایر ذوات بوده و واحدی از آن هاست که تعداد ایشان به تعداد جمیع خلائق می باشد.

و جمیع این ذوات، شعاع نفس مطلق است که ذات جمیع ذوات بوده و وجود تمامی ایشان وابسته به اوست، چنانکه برای هر جزئی مطلق باید باشد. و آن ذات مطلق، حقیقت امیرالمؤمنین علیه السلام است که میفرماید **انا ذات الذوات انا الذات فی الذوات للذات و همانطور که ذات های جزئی لا یدرک بودند، ذات کلی هم لا یدرک است چنانکه میفرماید ظاهری امامه و وصیه و باطنی غیب ممتنع لا یدرک و قال انا المعنی الذی لایقع علیه اسم و لا شبه.**

پس از آنکه از شناخت نفس جزئی خود، به شناخت نفس کلی دست یافتیم، عرض میکنم که این نفس، خود صفتی برای خداوند است که بخاطر شرافتی که نسبت به سایر نفوس داشته و منیر همه بود، خداوند به خود نسبتش داد چنانکه در زیارت آن حضرت میخوانیم **السَّلَامُ عَلَی نَفْسِ اللَّهِ تَعَالَى الْقَائِمَةِ فِیهِ بِالسُّنَنِ و همانطور که شناخت و ظهور هر ذاتی به صفاتش بود، شناخت خداوند نیز تنها به این صفت است و جز از وجود ائمه علیهم السلام خداوند شناخته نخواهد شد، چنانکه در زیارت جامعه میخوانیم **من عرفکم فقد عرف الله و من جهلکم فقد جهل الله و میفرمایند بنا عبد الله و لولانا ما عبد الله که از این قبیل در زیارات و احادیث ائمه معصومین علیهم السلام بسیار است، و همچنین ایشان را نباید خدا دانست همانطور که در شناخت خودمان هم عرض کردم که باید ذات را از صفات تنزیه نموده و یکی ندانیم چرا که سبب شرک خواهد شد، و خداوند میفرماید **سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا یَصِفُونَ و امیرالمؤمنین علیه السلام میفرمایند کمال التوحید نفی الصفات عنه.******

پس طبق آنچه عرض شد و ناگفته ها بسیار است، با این مراحل و وسائط میتوان با شناخت خود، معرفت خداوند را کسب نمود و تنها حضرت محمد صلی الله علیه و آله میباشد که بی واسطه از نفس خود پی به خداوند برده و هر آن بر تحیرش افزون میگردد، چرا که سایر ائمه نیز باید حقیقت محمدیه را در خود جستجو کنند.

ان شاء الله اگر در بخش دیدگاه های این مطلب بحثی واقع شد، توضیح بیشتری داده میشود و الا همین مقدار مکفی است.